

## رسول پویان

### توفان دسایس

به قصر فتنه سیاستمدار دیگر نیست  
بغیر چور و چپاول شعار دیگر نیست  
بلای زشت سیا می خورد صداقت را  
وفا به وعده و قول و قرار دیگر نیست  
کجاست عشق و صفا در دل هنر آخر  
به واژگان و قلم اعتبار دیگر نیست  
بدام عشق سیاسی مکن دلت را بند  
که جز دروغ و ریا انتظار دیگر نیست  
ازین ستمکده اسطوره ها دیگر رفتند  
شکوه و دبدبه شهریار دیگر نیست  
ندیده چشم غزالان بجز تفنگ و خون  
به خطه ای که بغیر شکار دیگر نیست  
به روی مردم آزرده دل ز شش جانب  
به غیر سیل فساد و فشار دیگر نیست  
ز بیم وحشت قتل و قتال در میهن  
به جز روان پریش و فگار دیگر نیست  
به کشتزار جنوب و به دره های شرق  
به غیر چرس و سم کوکنار دیگر نیست  
چونان کینه به نام نژاد و دین کردند  
که حبّ میهن و عشق دیار دیگر نیست  
مکن تجارت نام جهاد و قوم و قبیل

که این معامله پایدار دیگر نیست  
ز ظلم و فتنه همسایگان چرا پرسی  
به جز موشک و بم انتحار دیگر نیست  
اگر به بحر دسایس به چنگ گردابیم  
به این تلاطم توفان کنار دیگر نیست  
کسی که در دل امواج خون خنده زند  
درین زمانه به غیر انار دیگر نیست  
مخوان قصه چوپان و گرگ بر مردم  
بگوش دهکده جز نیش خار دیگر نیست

2014/8/25